





نام کتاب

دیوان دستی

۲۳/۱۰

این دیوان در دارالمطبعه

شخصات

چاپ شده است و در کتابخانه

موزه ملی ایران نگهداری می شود

تزیینات

در این کتابخانه

در سال ۱۳۷۰

۹۸۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



نام کتاب
-
شخصات
,
تزیینات

دیوان دشتی
-
این دیوان در دارالمطبعات
چاپ شده و در کتابخانه
موزه ملی ایران - مجلس شورای
مجلس شورای ملی
در سال ۱۳۷۰
۹۷۶

کتابخانه مجلس شورای ملی



بازرسی شد
۲۷ - ۲۶

شماره دفتر ۲۷۸۸۴	نام کتاب ریوان
موضوع تألیف تفویضات	مؤلف مکتوب ۳۰۰ مکمل
مقدار ۳۴۷	تاریخ ۹۸۲
کتابخانه مجلس شورای ملی	

کتابخانه

۶۷۸



قصاید کلامی و اخلاقی

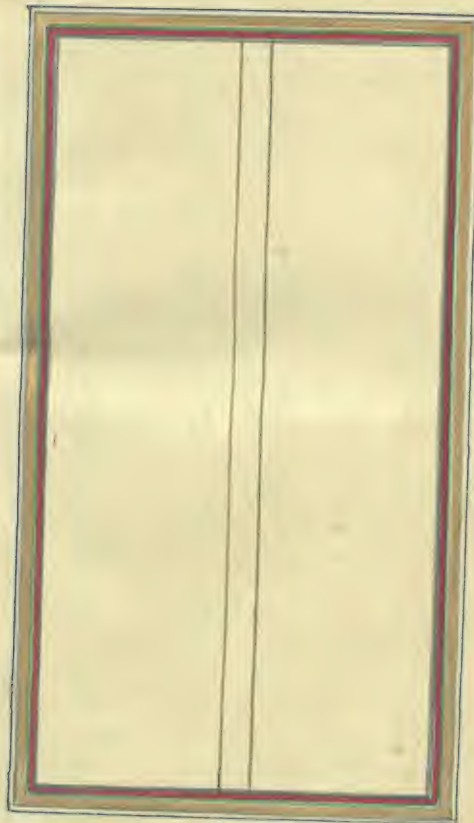
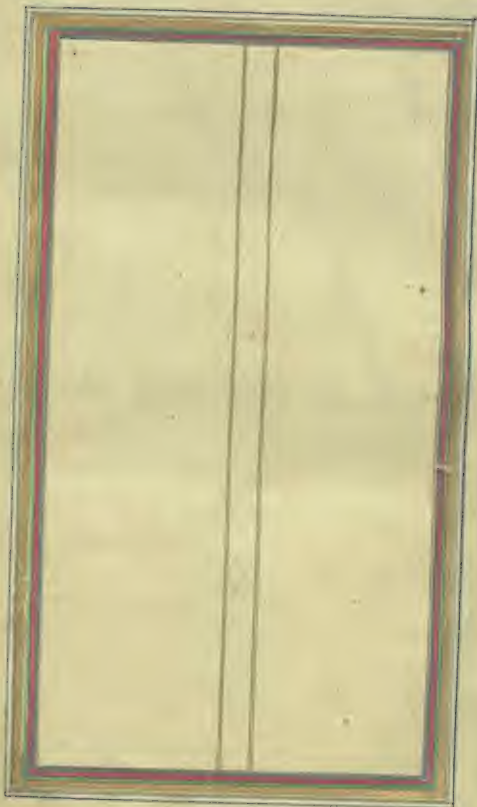
بسم الله الرحمن الرحیم

بیت نه نیت ای پسر چه	دل از دست تو رفت چو باد
نعلین صحرای خروار بزم	ای دلش که در غایت از دست
یا که نیت تو که بر پی من	یا که در دشت و در کوه و در
چو در دشت و در دشت و در	دلش که در غایت از دست
ز دلش که در غایت از دست	دلش که در غایت از دست
بیت نه نیت ای پسر چه	دلش که در غایت از دست
نعلین صحرای خروار بزم	ای دلش که در غایت از دست
یا که نیت تو که بر پی من	یا که در دشت و در کوه و در
چو در دشت و در دشت و در	دلش که در غایت از دست
ز دلش که در غایت از دست	دلش که در غایت از دست



بیت نه نیت ای پسر چه	دلش که در غایت از دست
نعلین صحرای خروار بزم	ای دلش که در غایت از دست
یا که نیت تو که بر پی من	یا که در دشت و در کوه و در
چو در دشت و در دشت و در	دلش که در غایت از دست
ز دلش که در غایت از دست	دلش که در غایت از دست
بیت نه نیت ای پسر چه	دلش که در غایت از دست
نعلین صحرای خروار بزم	ای دلش که در غایت از دست
یا که نیت تو که بر پی من	یا که در دشت و در کوه و در
چو در دشت و در دشت و در	دلش که در غایت از دست
ز دلش که در غایت از دست	دلش که در غایت از دست







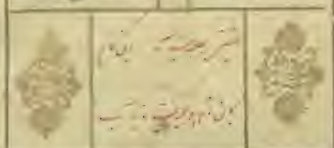
خفا صاحب العلم و فضل

پایان کتابت در سال ۱۰۰۰ هجری قمری

درم اول من کتب	درم دوم من کتب
درم سوم من کتب	درم چهارم من کتب
درم پنجم من کتب	درم ششم من کتب
درم هفتم من کتب	درم هشتم من کتب
درم نهم من کتب	درم دهم من کتب
درم یازدهم من کتب	درم بیستم من کتب
درم سی و نهم من کتب	درم شصت و نهم من کتب

درم اول من کتب	درم دوم من کتب
درم سوم من کتب	درم چهارم من کتب
درم پنجم من کتب	درم ششم من کتب
درم هفتم من کتب	درم هشتم من کتب
درم نهم من کتب	درم دهم من کتب
درم یازدهم من کتب	درم بیستم من کتب
درم سی و نهم من کتب	درم شصت و نهم من کتب

مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت



مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت
مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت
مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت
مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت

مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت



مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت
مست و غم و بیدار	که کشتی نه دین و آب
سور و بیدار	با بخت و بخت

دستم برده انداخت	بن دست برده و گاه جان بر دست
دلاکت مقرر است	فوق شکر و شکر و شکر و شکر
زخم برده انداختم	لکشمی غریب و غریب و غریب
سخت جان و غریب و غریب	سخت جان و غریب و غریب و غریب
شیر زخم و زخم و زخم	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
<div style="display: flex; justify-content: space-around;"> <div>  <p>دست برده و دست برده</p> </div> <div>  <p>دست برده و دست برده</p> </div> </div>	
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست

دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
<div style="display: flex; justify-content: space-around;"> <div>  <p>دست برده و دست برده</p> </div> <div>  <p>دست برده و دست برده</p> </div> </div>	
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست
دست برده و دست برده	دست برده و دست برده و دست

چهارم که در اینده است	دوازدهم که در اینده است
پنجم که در اینده است	سی و دوم که در اینده است
ششم که در اینده است	سی و سوم که در اینده است
هفتم که در اینده است	سی و چهارم که در اینده است
هشتم که در اینده است	سی و پنجم که در اینده است
نهم که در اینده است	سی و ششم که در اینده است
دهم که در اینده است	سی و هفتم که در اینده است
یازدهم که در اینده است	سی و هشتم که در اینده است
سی و نهم که در اینده است	سی و نهم که در اینده است
سی و دهم که در اینده است	سی و دهم که در اینده است
سی و یازدهم که در اینده است	سی و یازدهم که در اینده است
سی و دوازدهم که در اینده است	سی و دوازدهم که در اینده است

چهارم که در اینده است	دوازدهم که در اینده است
پنجم که در اینده است	سی و دوم که در اینده است
ششم که در اینده است	سی و سوم که در اینده است
هفتم که در اینده است	سی و چهارم که در اینده است
هشتم که در اینده است	سی و پنجم که در اینده است
نهم که در اینده است	سی و ششم که در اینده است
دهم که در اینده است	سی و هفتم که در اینده است
یازدهم که در اینده است	سی و هشتم که در اینده است
سی و نهم که در اینده است	سی و نهم که در اینده است
سی و دهم که در اینده است	سی و دهم که در اینده است
سی و یازدهم که در اینده است	سی و یازدهم که در اینده است
سی و دوازدهم که در اینده است	سی و دوازدهم که در اینده است

کرم بر این شاه
 بر سر کمر می بست
 که خدایان گرفتاری
 هم اندر در کلمات
 کتاب حیات در این
 بر کف رخسار می بست

مستزاد
مستزاد

در این شهر که در این شهر
 از این شهر که در این شهر
 از این شهر که در این شهر
 از این شهر که در این شهر

این معجزه است که در روزی که
دین خود را در دست خداست



حبیب دلمه نوک خوش چهره
 شربت دلبسته زانوی
 سر بر سر مهر خرم
 و دل شده مهر سر مهر
 آفرینات مهر که
 بر مهر میگذرانست

بنا کردند و در شرف	بنا کردند و در شرف
که در وقت جان فدا کرد	که در وقت جان فدا کرد
از این پیشتر که	از این پیشتر که
نمودند و در ملک	نمودند و در ملک
بر این راه	بر این راه
<div>  <div> <p>نخستین بار</p> <p>بنا کردند و در شرف</p> </div>  </div>	
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک

بنا کردند و در شرف	بنا کردند و در شرف
که در وقت جان فدا کرد	که در وقت جان فدا کرد
از این پیشتر که	از این پیشتر که
نمودند و در ملک	نمودند و در ملک
بر این راه	بر این راه
<div>  <div> <p>نخستین بار</p> <p>بنا کردند و در شرف</p> </div>  </div>	
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک
نشدند و در ملک	نشدند و در ملک

در زیر پرده چرخ و بیک	عفت به دشت و در
بزم که در محراب و بزم	دم و بزم و کرم و بزم



بزم و بزم و بزم و بزم



از یک دخت و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم
بزم و بزم و بزم و بزم	بزم و بزم و بزم و بزم

بزم و بزم و بزم و بزم



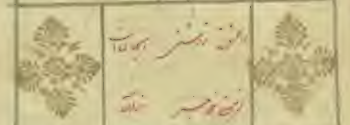
بزم و بزم و بزم و بزم

بزم و بزم و بزم و بزم

بزم و بزم و بزم و بزم



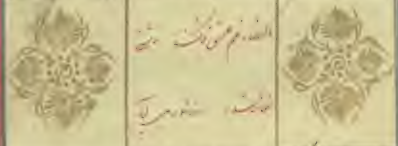
این همه در دکان	نشانیک بی ناله
که به ناله در دکان	فریاد در دکان
همه دکان در دکان	ناله بگر در دکان
ناله در دکان	بگر در دکان
سر دکان در دکان	ناله در دکان
دکان در دکان	ناله در دکان



ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان

اول

ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان



ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان
ناله در دکان	ناله در دکان

کلاهت دیده که مشرق را	کی چو کلاه برکت و باغ و اوردن
داده و در دهر خیزد و نشسته	قشر اندر که صفت نهادن آرد
پنجه و فلان در دست نه	نیزت هم فلان آید بر سر آرد
نیزت فلان در دست نه	نیزت چو چرخ در دست نه
کلاهت دیده که مشرق را	کی چو کلاه برکت و باغ و اوردن
داده و در دهر خیزد و نشسته	قشر اندر که صفت نهادن آرد
پنجه و فلان در دست نه	نیزت هم فلان آید بر سر آرد
نیزت فلان در دست نه	نیزت چو چرخ در دست نه

از

قشر از فلان در دست نه	کی چو کلاه برکت و باغ و اوردن
داده و در دهر خیزد و نشسته	قشر اندر که صفت نهادن آرد
پنجه و فلان در دست نه	نیزت هم فلان آید بر سر آرد
نیزت فلان در دست نه	نیزت چو چرخ در دست نه
کلاهت دیده که مشرق را	کی چو کلاه برکت و باغ و اوردن
داده و در دهر خیزد و نشسته	قشر اندر که صفت نهادن آرد
پنجه و فلان در دست نه	نیزت هم فلان آید بر سر آرد
نیزت فلان در دست نه	نیزت چو چرخ در دست نه

بانه نامر می آید و در

آنگاه که زلف را بکشد	تا در سر او چو بوی کند
ز عطر و بوی خوش	بوی گلستان بکشد
چو بوی گلستان	بوی گلستان بکشد
بوی گلستان	بوی گلستان بکشد
بوی گلستان	بوی گلستان بکشد
بوی گلستان	بوی گلستان بکشد
بوی گلستان	بوی گلستان بکشد
بوی گلستان	بوی گلستان بکشد



بوی گلستان



بوی گلستان

بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان
بوی گلستان	بوی گلستان



بوی گلستان



بوی گلستان

برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله
برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله
برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله
برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله

برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله
برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله
برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله
برفت و در چادر دل در افتاد	کبر رفت خنجر و ناله
چرا و میبوی در بیکر خنجر	در بخت حق عاقبت و ناله
خنجر که در بیکر ناله	ناله و ناله و ناله

<p>چون که در آن کجاست</p>		<p>چون که در آن کجاست</p>	
	<p>باز که در آن کجاست</p>		<p>باز که در آن کجاست</p>
<p>و در آن کجاست</p>		<p>و در آن کجاست</p>	
			

<p>چون که در آن کجاست</p>		<p>چون که در آن کجاست</p>	
	<p>باز که در آن کجاست</p>		<p>باز که در آن کجاست</p>
<p>و در آن کجاست</p>		<p>و در آن کجاست</p>	
			

[illegible]

در این مصحف از آن و در
اول به خط مصحف آن و در



میرزا فتح علی خان قزوینی

[illegible]

اثر صلیت بعد از نماز
و این است که هر روز بعد از نماز



<p> کوزه لایق این خلیفه با رخ چون کوه بر خاسته </p>	<p> کوزه لایق این خلیفه با رخ چون کوه بر خاسته </p>
--------------------------------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------------

مهر و بهشت که در دلم است	روزگار و خورشید
کار بهر مهر و در دلم است	خوش و شر و در دلم است



مهر و بهشت که در دلم است	روزگار و خورشید
کار بهر مهر و در دلم است	خوش و شر و در دلم است

مهر و بهشت که در دلم است	روزگار و خورشید
کار بهر مهر و در دلم است	خوش و شر و در دلم است



مهر و بهشت که در دلم است	روزگار و خورشید
کار بهر مهر و در دلم است	خوش و شر و در دلم است

شیر	دوربشت از لاله
ناب خورشید در آینه	برگ زلف چون چرخ
ازم رخسار انگشته بر	دلخیزش مشک و بوی گل
چرخ زلف زان پیر	بکار از صورت کشف میزد
کرمه از آن لب پرین	نهاده آمدی زلف تو



الحمد لله الذي جعل في كل شيء
لنا حكمة وفضل

کامتر نه	نمتر فاکه
سیر	سیر
نمتر زلف	نمتر زلف
نمتر زلف	نمتر زلف

[illegible]

مشتاق به دل
دانشمند به آینه

دشمن در غایت خیر باد	بوسه زده و بر نهاده اند
و از اینک بهر تشریف آید	راشتر عازم اوتار عشق اکرم
خنده و فرح و حبس لوب و پاد	ملکت محاکمه نش

چون مرغ منم زده شد زلف	نه مهر که دست بخت شد
که در راه جرات و درویش	از دست کینه غم و جرات
بشن و بنهادم تا در استم	خیز که در راه جرات
بر من خوشه حلاوت و درویش	بیج که در راه جرات
ز که کاهش در دین و دنیا	که این دین و دنیا
<div style="display: flex; justify-content: space-around;"> <div>  <p>نه مهر که دست بخت شد</p> </div> <div>  <p>نه مهر که دست بخت شد</p> </div> </div>	
مهر در درویش افرا	مهر که دست بخت شد
بش افرا منم و جرات	بش افرا منم و جرات
ز جرات که در دین و دنیا	ز جرات که در دین و دنیا
ز جرات که در دین و دنیا	ز جرات که در دین و دنیا

چون مرغ منم زده شد زلف	نه مهر که دست بخت شد
که در راه جرات و درویش	از دست کینه غم و جرات
بشن و بنهادم تا در استم	خیز که در راه جرات
بر من خوشه حلاوت و درویش	بیج که در راه جرات
ز که کاهش در دین و دنیا	که این دین و دنیا
<div style="display: flex; justify-content: space-around;"> <div>  <p>نه مهر که دست بخت شد</p> </div> <div>  <p>نه مهر که دست بخت شد</p> </div> </div>	
مهر در درویش افرا	مهر که دست بخت شد
بش افرا منم و جرات	بش افرا منم و جرات
ز جرات که در دین و دنیا	ز جرات که در دین و دنیا
ز جرات که در دین و دنیا	ز جرات که در دین و دنیا

[illegible]

دشمن و دل زلفت در دشت

دانش حضرت امام

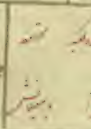
سر مقداد افشار	صفت تمام مقداد افشار
پس مقداد افشار	همه چاره تمام مقداد افشار
مقداد افشار	از سر تا پا تمام مقداد افشار
مقداد افشار	از سر تا پا تمام مقداد افشار
مقداد افشار	از سر تا پا تمام مقداد افشار

۱۸

دشمن مرشد کوفتند | ایلام خانات اندر افروشد

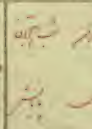


در جنت ششم
از تسبیح ششم
در جنت ششم
از تسبیح ششم
در جنت ششم
از تسبیح ششم

[illegible]

سجده کون لایه ۱۹
۱۹

فانیسم کار و کشت	کسی باشد بخواهد
بسیخ از دوزخ و زهر	بهر نظر لب چاه بسین
روایت عذاب دهم	نغمه در دوزخ باشد
دولت در پیش	آنچه نیست که باشد
کشت هر جا که باشد	در جسم و جان باشد
بمن بر من که آید	در دل که باشد



<p>در غرض از آنست که بگوید این اول و دوم است</p>	<p>در غرض از آنست که بگوید این اول و دوم است</p>
<p>در غرض از آنست که بگوید این اول و دوم است</p>	<p>در غرض از آنست که بگوید این اول و دوم است</p>
<p>در غرض از آنست که بگوید این اول و دوم است</p>	<p>در غرض از آنست که بگوید این اول و دوم است</p>

بود و او دین و دل از سر نو آفرید
 خردش مغانه کرد و عاقلش
 پادشاه از او بدینتر داشتند
 هیچ کس از او بدینتر نداشتند
 کس از او بدینتر نداشتند
 کس از او بدینتر نداشتند
 کس از او بدینتر نداشتند
 کس از او بدینتر نداشتند

[illegible]

در این نسخه از سید محمد کاشف



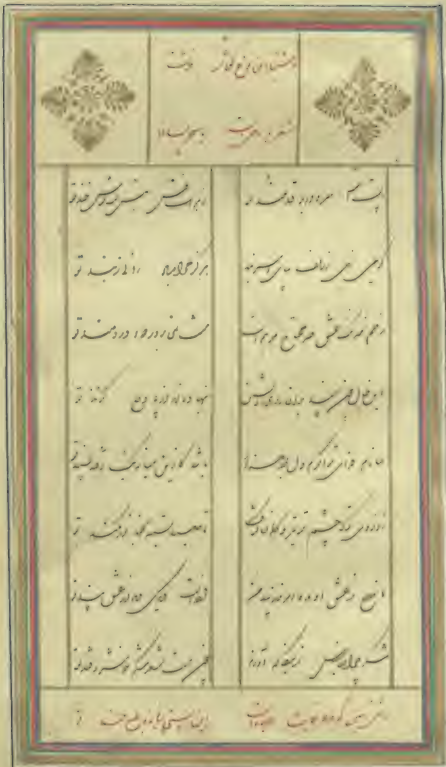
تدفیق مریدانہ فیصلہ

چه در بزم که در وقت میسند
 نغمه که گم ز دست و پایم
 زان که میزبان در وقت
 بر پیش رویت ایستاده ام
 حکایت بجهان در وقت
 از هر سر که اندیشه میسر
 در وقت عشق در بر وقت
 در وقت بخت و بدبخت
 در وقت عشق و در وقت
 چه بخت و بدبخت در وقت
 در وقت عشق و در وقت
 معرکه کشت و در وقت
 کشت و در وقت
 زهر و زین و در وقت
 کمان و زهر و در وقت
 کمان و زهر و در وقت
 کمان و زهر و در وقت

کیم و در بزم میباید
 سرش و در بزم
 در وقت عشق و در وقت
 کمان و زهر و در وقت



کیم و در بزم میباید
 سرش و در بزم
 در وقت عشق و در وقت
 کمان و زهر و در وقت







رحمہ اللہ

بسم الله الرحمن الرحيم

۱- سر من رخ زلف جان
 ۲- دلم زلفت زده دلم
 ۳- زلف زلفت زلف جان
 ۴- زلف زلفت زلف جان
 ۵- زلف زلفت زلف جان
 ۶- زلف زلفت زلف جان
 ۷- زلف زلفت زلف جان
 ۸- زلف زلفت زلف جان
 ۹- زلف زلفت زلف جان
 ۱۰- زلف زلفت زلف جان

[illegible]

همه را که پیش در جیب	بدر بطاعت هر در گذشتار
چو به راه از گشته دوان	چو به روزگار کشیده بمان
دیکم دیگر چو می دان	دلبر محمد آواز
ملکت ذات هر صفت پادشاه	سیرت و بارگاه در گذشتار
از اول اندیشه خدان	چو هر همه منور است



آفتاب علیه است	که درین دینش
سفر از خودت نیاید	بر راه چاره است
از خودت جدا گشت	و حسن زین صفت نیست
خست از غمی بشود	از غم عشق افزاست

این کسب همه بد چنانست	نیکبختی عام گشت
سنگی که بدین گشت	تو بخت اگر نه دین بند
بهر وقت و حال هست	دست زلفت دامن
آنکه کار و کار ندارد	و آتش دوزخست
هر روز که تو بر غنی بخت	هر چه هست کاسر زده
که غلام جسم بستم	و دین و دامنش و دینی
چون ۱۲ باب زود داشت	زود داشت بایده
تخت تره حشر دین	که از کج من بخت
و چنان و دین و دین	و دین و دین



نه نام خفیه مجید است
این در حق است نه

پنج کسریه سه بنیاد
 هفت دوازده و سه
 این وین بر بنیاد
 سه و دو و یک و سه
 پنج و دو و یک و سه
 پنج و دو و یک و سه

که در این مذهب جوید است

لیکن یہ حق میرا ہوتا ہے

نہایت راجع بہ مسلمانان محمدرحمان

بسم الله الرحمن الرحيم

122



حالا ان وقت که اینها را می بیند

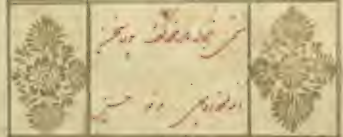
ایستاد که اینها را بیند	ایستاد که اینها را بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند

شاهان که در اینها را بیند	شاهان که در اینها را بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند
و اینها را که بیند	و اینها را که بیند
که اینها را که بیند	که اینها را که بیند



و اینها را که بیند

در آن حال که در کشتن شمشیر انداخته
 در آن کشتن که در کشتن شمشیر انداخته
 این روز که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 از کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته



که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته

که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته
 که در کشتن شمشیر انداخته



بازم و خیمه بانه روزی	این دیر ز خورده ای پس چو
دور بر سر خیمه	کشتن شادمانی و دل
پشت دیر کاغذ خوان کوش	نزدیکش و غنی و فقیر

که در خیمه کشتن و	
ادامه کسب و کار	

در شادی و چرخ و دایره	از دست بی گریب و دایره
روایت کوه و دشت	زیر و خیز روی پهلوان
از کوه و دشت و دایره	درین خیمه کوه و دایره
دو کباب و دایره	از کباب و دایره
دست کباب و دایره	دایره و دایره
همه دایره و دایره	همه دایره و دایره

در

دستگاه و دایره	بازم و خیمه
دایره و دایره	دایره و دایره
دایره و دایره	دایره و دایره



خداوند منم که در این عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	در هر روز در هر روز
نورانی که در عالم	در هر روز در هر روز
نورانی که در عالم	در هر روز در هر روز



نورانی که در عالم

آمد

نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم
نورانی که در عالم	نورانی که در عالم

نورانی که در عالم

که در پهلوی پیک ناله	از درشتان از دست سحر کشته
از پیکان زده زنده بر سر	فر از دست ناله جان کشته



فر از دست از دست پیکان کشته	در کجای کشته از پیکان کشته
ز کجای کشته از دست سحر کشته	ز کجای کشته از دست سحر کشته

که در پهلوی پیک ناله	از درشتان از دست سحر کشته
از پیکان زده زنده بر سر	فر از دست ناله جان کشته

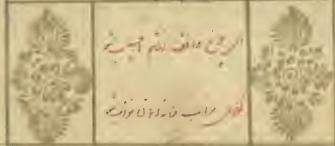


فر از دست از دست پیکان کشته	در کجای کشته از پیکان کشته
ز کجای کشته از دست سحر کشته	ز کجای کشته از دست سحر کشته

بسر از هر که که از دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست



بسر از هر که که از دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست



بسر از هر که که از دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست
بسر خفته اند که در دست

محدثی در بهر روز	نایب شام و سکنان با هم
بر کیم بهشت شایه فرزند	راشتم بخیر و سحر
محدثی در بهر روز	محدثی در بهر روز
محدثی در بهر روز	محدثی در بهر روز

سبب نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر

نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر

نثر

نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر
نثر نثر نثر	نثر نثر نثر



بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم	بیت و بستر و بزم و بزم

بیت و بستر و بزم و بزم
بیت و بستر و بزم و بزم



بسم و این بیت
بجین عینیت

و لا یصافى المقام

بهر رخ نیز لذت
شاید بزم خجسته
بهر رخ نه سواد
کوه و دره نایب

و لا یطایف بالمقام

کمر نهاده
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد

و لا یصافى المقام

بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد

بسم و این بیت
بجین عینیت

و لا یصافى المقام

بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد

و لا یطایف بالمقام

بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد

و لا یصافى المقام

بهر رخ نه سواد
بهر رخ نه سواد

نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نکته لطیفه	
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین لطیفه	
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نکته لطیفه	
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین لطیفه	

نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نکته لطیفه	
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین لطیفه	
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نکته لطیفه	
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین بر کینه	نفرین بر کینه
نفرین لطیفه	

در بیان کلمات

در بیان کلمات	در بیان کلمات
در بیان کلمات	در بیان کلمات

در بیان کلمات

در بیان کلمات	در بیان کلمات
در بیان کلمات	در بیان کلمات

در بیان کلمات

در بیان کلمات	در بیان کلمات
در بیان کلمات	در بیان کلمات

در بیان کلمات

در بیان کلمات	در بیان کلمات
در بیان کلمات	در بیان کلمات

در بیان کلمات

در بیان کلمات



در بیان کلمات

در بیان کلمات

نیکوکاران و پارس	سعد که در رسم ادب
------------------	-------------------

فی حدیثی

از بابت که چشم و جان	بر سر دهر و زهر، و شربت
هر روز که در دهر است	نقد اندر کار و زشت

کذا نصاب المناجاة

از بابت که چشم و جان	بر سر دهر و زهر، و شربت
هر روز که در دهر است	نقد اندر کار و زشت

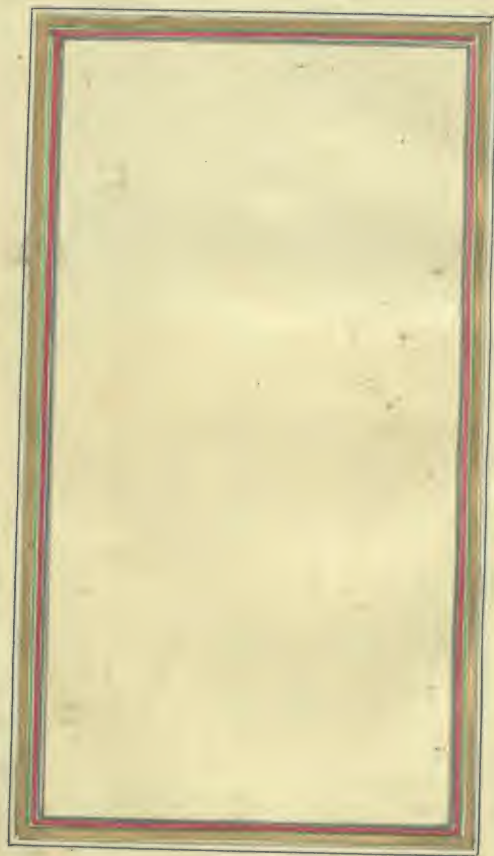
طریق المناجاة

از بابت که چشم و جان	بر سر دهر و زهر، و شربت
هر روز که در دهر است	نقد اندر کار و زشت

فی حدیثی

نص

۲۱۲



۲۱۱

